

فراز و فرود مسیحیت در نگرش حکومت‌های ایران

حسین امینی‌فر* / محمد دشتی**

چکیده

مسیحیت به عنوان دینی آسمانی از همان قرون اول، ظهور، در تکاپوی گسترش بود، از این‌رو، مبلغانی را به اطراف و اکناف جهان می‌فرستاد تا این دین را تبلیغ و تبشیر کنند. پر واضح است که حضور این مبلغان در سرزمین‌های بیگانه با واکنش‌ها و نگرش‌های متفاوتی همراه بود. در حوزه ایران، چه پیش و چه پس از اسلام، دولتمردان، مواضع مختلفی در برابر این مسئله، همراه با فراز و فرود اتخاذ داشتند. با وجود این، حضور اقلیت مسیحی در تمام اعصار، مشهود است و می‌توان دریافت که پیروان این دین، همیشه و حتی در حادث‌ترین شرایط به تبلیغ و ترویج دین خود ملتزم بوده‌اند. این امر به طور کلی ناشی از سیاست مداراگونه دولتمردان ایران بوده است. علاوه بر این، در یک نگاه تطبیقی میان دوران قبل و بعد از اسلام، مسیحیان ایران آسایش و آزادی عمل و منزلت اجتماعی بیشتری در دوره اسلامی داشتند، چراکه اسلام برای ایشان حقوق و مقررات مشخص و پایداری قرار داده بود.

کلیدواژه‌ها: مسیحیت، تبلیغ، حکومت‌های ایرانی و نگرش.

aminifar114@yahoo.com

* کارشناسی ارشد ادیان و عرفان تطبیقی

** عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱ - پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۲۰

مقدمه

اقلیت مسیحی در ایران و اقدامات تبلیغی آنها و از طرفی، نگرش و رویه دولتمردان ایرانی در قبل و پس از اسلام با آنها از موضوعاتی است که در این نوشتار به آنها پرداخته می‌شود. به طور کلی از زمان ظهور مسیحیت و شروع اقدامات تبلیغی آنها در سرزمین‌های مختلف، به ویژه در ایران، حکومت‌ها و سلسله‌های زیادی بر سرزمین ایران حکومت رانده‌اند که طبیعی است بررسی تعامل و نگرش آنها درباره وجود اقلیت مسیحی، مجالی بیشتر می‌طلبد. بر این اساس، موضوع این نوشتار دولت‌ها یا حکومت‌هایی است که حیطه سلطه‌شان بر تمام سرزمین ایران متعارف را شامل می‌شد، چرا که در تاریخ ایران حکومت‌های ملوک‌الطوایفی نیز بود. که بر بخش یا بخش‌هایی از این سرزمین سیطره داشتند. همچنین حضور مبشران مسیحیت در قلمرو ایران در این دوره‌ها اهمیت خاصی دارد و به همین علت کتاب‌های تاریخی صفحاتی را به این موضوع اختصاص داده‌اند.

مسیحیت در ایران قبل از اسلام

سلسله اشکانی، نخستین تقابل با مسیحیت

نخستین رویارویی ایرانیان با دین مسیح و جماعت‌های مسیحی به ابتدای ظهور مسیحیت بازمی‌گردد. حضرت عیسی علیه السلام مقارن سلطنت فرهاد پنجم، پادشاه اشکانی، در فلسطین (بیت لحم) متولد شد.^۱ همان‌گونه که در *انجیل*^۲ آمده است هنگام ولادت عیسی علیه السلام گروهی از روحانیون مجوس (ایرانی) به راهنمایی ستاره‌ای (براساس داده‌های علم ستاره‌شناسی)، برای پرستش عیسی یا پادشاه یهود به اورشلیم رفتند. این مجوسان در بیت‌لحم، حضرت مریم علیها السلام و عیسی علیه السلام را یافتند و پس از پیشکش هدایا، به سرزمین خویش بازگشتند.^۳ تصویر این سه تن ایرانی در کلیسای سنت آپولون در شهر نورننه^۴ در ایتالیا وجود دارد که مسیحیان به آن احترام می‌کنند^۵ عده‌ای براین باورند که این سه تن، از اهالی آوه یا ساوه بوده‌اند.^۶ در هر حال، این گزارش گویای آن است که سفر این هیئت روحانی ایرانی به زادگاه مسیح علیه السلام مقارن تولد ایشان بوده و طبعاً آشنایی ایرانیان با آیین مسیح کم و بیش به اوایل قرن اول میلادی باز می‌گردد.

همچنین در زمان حیات حضرت مسیح علیه السلام حواریون او طبق خواست و دستور مرشد بزرگ خویش به اطراف و اکناف دنیای آن روز سفر کرده تا به سفارش استاد خود به

«شاگردی امت‌ها» کمر همت بسته و ملت‌ها را با آیین حضرت مسیح آشنا سازند. نخستین حواری که به ایران و ارمنستان رو آورد، تادهوس (طاطاوس)^۸ بود که به نواحی کاپادوکیه، واقع در آسیای صغیر رفت و مردم را به پیروی از کیش نوظهور حضرت مسیح^۹ دعوت کرد. آن‌گاه به ارمنستان رفت و مدت‌ها در آنجا آیین مسیحیت را تبلیغ کرد تا اینکه سرانجام در حوالی شهر ماکو به شهادت رسید.^۹

بعد از او حواری دیگری از حواریون دوازده‌گانه به نام بارتولیمئوس^{۱۰} برای تبلیغ مسیحیت به شمال ایران و ارمنستان سفر کرد تا اینکه او هم به سرنوشت سلف خویش دچار شد و به شهادت رسید.^{۱۱}

همچنین در اعمال رسولان می‌خوانیم که پس از مصلوب شدن عیسی^{۱۲} در روز پنطیکاست (پنجاه روز بعد از عید فصح) «پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره» در اورشلیم حاضر بودند و هریک موعظه رسولان را به زبان خود شنیدند.^{۱۳} پارتیان در خراسان و مادیان در کردستان سکونت داشتند. مقصود از عیلام، خوزستان امروزی و منظور از جزیره هم بین‌النهرین است.^{۱۴} مورخانی نیز بر این عقیده‌اند که دو نفر از رسولان مسیح، یعنی شمعون و یهوذا^{۱۵} برای بشارت کلام به ایران آمدند. یهوذا (که توماس هم خوانده شده) انجیل را در میان پارت‌ها،^{۱۶} مادها،^{۱۷} پارس‌ها^{۱۸} و نواحی شرقی و مرکزی هند تبلیغ کرد.^{۱۹} مورخان بعدی گفته‌اند که فردی مسیحی از اهل فلسطین به نام *داوی*^{۲۰} در اواخر قرن اول میلادی به *اِدِسا*^{۲۱} و *آریل*^{۲۲} واقع در شمال بین‌النهرین رفته و در آن نواحی به انتشار مسیحیت پرداخته است.^{۲۳} میلر نیز در این باره می‌نویسد:

از سال ۱۵۰م تا ۲۲۶م مملکت ایران تحت تسلط پارت‌ها بود. در اواخر این دوران اغلب مردم گرفتار بت‌پرستی گردیده، درختان مقدس، تصویر خورشید، ماه و حتی اجداد خود را نیز پرستش می‌کردند. دولت ایران نیز مانند امپراطوری روم از دین خود راضی نبود. عقاید زردشتی اکثراً از میان رفته و زمینه برای ورود دین تازه آماده شده بود. در همین زمان بود که مسیحیت در ایران ظاهر گردید. سلاطین پارت [اشکانی] با مبشران مسیحی نه ضدیت می‌نمودند و نه به ایشان جفا می‌رساندند، بلکه مسیحیان را آزادی زیادی بخشیدند و بدین طور باعث شدند مسیحیت به سرعت گسترش پیدا کند.^{۲۴}

البته حکمت در *تاریخ ادیان*، خود نظری مخالف با میلر در این باره داده است او علل رشد مسیحیت در ایران و تبلیغ مبلغان آن را در فقدان مرکزیت سیاسی دولت اشکانی، رشد و

تکامل فکری مردم و عدم قبول «توتیمزم» و «آنمیزم» و همچنین پنهان‌شدن صدها عیسوی به ایران به علت نکال و عقاب امپراتوری روم می‌داند.^{۲۴}

به گواهی تاریخ، شاهنشاهان هخامنشی قبل از ظهور مسیحیت به مذهب‌های بیگانه با نظر اغماض و تساهل می‌نگریستند و جنگ‌های مذهبی در این دوره نبود.^{۲۵} رفتار کوروش و دیگر شاهان هخامنشی با یهود و تجدیدبنای معبد آنان در اورشلیم، از جمله نمونه‌های آزادی مذهب و دین و عقیده در ایران زمین است.^{۲۶} شاهان اشکانی نیز همان نظر اغماضی را که از خصایص آریایی بود، اعمال می‌کردند و تسامح به اندازه‌ای بود که از نفوذ مذهب‌های بیگانه به ایران جلوگیری نمی‌شد، چراکه در این دوره به علت وجود «مجلس مَهستان» نوعی حکومت انتخابی و دموکراسی برقرار بود.^{۲۷}

بنابر این، می‌توان گفت ترویج مسیحیت در ایران از دوره سلطنت پارت‌ها (اشکانیان) آغاز شد و تسامح پادشاهان این سلسله (۲۵۰ ق م - ۲۲۶ م) با فرستادگان و مبلغان مسیحی، زمینه ورود مسیحیت را به ایران فراهم کرد، به طوری که در سال ۲۲۵ م در بین‌النهرین و نواحی دیگر ایران بالغ بر بیست حوزه اسقفی وجود داشت.^{۲۸}

ساسانیان و مسیحیت

در زمان ظهور ساسانیان (۲۲۶ م) عیسویان مرکز تبلیغی مهمی در الرها (اورفه کنونی) داشتند. دولت ایران در جنگ‌های بزرگ با دولت روم، آنها را در نواحی دوردست کشور ایران مسکن داد.^{۲۹} پادشاهان ایران در لشگرکشی‌های خود به سوریه گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم می‌کردند. از آنجا که بیشتر این مهاجران عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج یافت.^{۳۰} شاهان ساسانی ابتدا از حضور عیسوی‌ها در خاک ایران، احساس خطر نمی‌کردند، فقط در زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م) با امپراتور روم، کنستانتین که مذهب عیسوی اختیار کرده بود، درگیری داشت، سیاست ایران درباره عیسوی‌ها تغییر کرد، زیرا چون دولت ایران آنها را دوستان باطنی روم می‌دانست و طبعاً به اتباع نصرانی خود بدگمان شده و تصمیم گرفت آنان را به کلی نابود سازد تا در داخل ایران طرف‌دارانی برای قیصر روم باقی نماند، از این‌رو، بر قتل‌عام ترسایان همت گماشت.^{۳۱}

بنابر این، شاپور فرمان داد که «شمعون» جاثلیق مدائن و سراسر عیسویان ایران را از دم شمشیر بگذرانند. بدیهی است مغان و موبدان زردشتی شاه را بر اجرای این نیت دائماً تشویق می‌کردند و ترسها را خائن و هواخواه دشمن بیگانه جلوه می‌دادند. این قتل‌عام به مدت چهل سال ادامه داشت و طی آن فجایع خونینی به وقوع پیوست به طوری که تنها در مدائن یک‌بار شانزده هزار تن مسیحی را از دم تیغ گذرانند. این قتل‌عام فجیع و طولانی تا سال ۳۷۹م پیوسته ادامه داشت تا آنکه در آن وقت شاپور درگذشت و آن خون‌ریزی متوقف شد.^{۳۲}

پس از شاپور دوم، اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳م) به سلطنت رسید او نیز به عیسویان محبتی نداشت، اما شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸م) و وهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹م) که بعد از او پادشاهی یافتند، سیاست مودت‌آمیزی با امپراتور پیش کشیدند.^{۳۳} یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۱م) نیز به سبب دشمنی با مغان و موبدان با مسیحیان رأفت و مهربانی پیشه کرد و در نتیجه به سال ۴۰۹م پادشاه فرمان آزادی عیسویان را در کشور خود صادر نمود. پس مسیحیان بار دیگر برای تنظیم امر کلیسای آشفته خود شورایی در مدائن تشکیل داده و خرابی‌ها را آباد و معابد ویران را ترمیم کردند^{۳۴} و به همین علت نزد روحانیون زردشتی به «گنجهکار» معروف شد.^{۳۵}

ولی بعدها به دلیل اینکه در شهر «هرمزاردشیر» واقع در خوزستان یک نفر روحانی مسیحی به نام هاشو^{۳۶} با رضایت رسمی یا ضمنی اسقفی موسوم به «عبدا» آتشکده زردشتیان را ویران کرده بود، بر سخت‌گیری‌ها افزود و آن روحانی و اسقف و بسیاری از اشخاص دیگر که در این قضیه دخالت داشتند، دستگیر و به تیسفون فرستاده شدند. پس شاه به «عبدا» فرمان داد که آتشکده‌ها را مجدداً بنا کنند و چون او امتناع کرد، محکوم و اعدام شد.^{۳۷}

در زمان بهرام گور (۴۲۰-۴۲۲م) مسیحیان ایرانی به سبب آزار مغ‌ها به بیزانس فرار کردند، اما بهرام خواست آنها را برگرداند که امپراتور بیزانس موافقت نکرد، از این‌رو، جنگی بی‌نتیجه درگرفت. سرانجام بین آنها عهدنامه‌ای صد ساله منعقد شد که آزادی مذهب عیسویان در ایران و مذهب زردشتی در رم، از مفاد عهدنامه بود.^{۳۸}

در زمان یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۹م) همان سختی‌ها ادامه داشت و یزدگرد دستور داد که ارمنیان ارمنستان باید از آیین مزدیسنا پیروی کنند، اما مردم آن کشور نافرمانی کرده و سر به شورش برداشتند.^{۳۹} «در چنین شرایطی به ارمنستان هجوم برد و شورشیان را مغلوب کرد و برای سرکوب کردن ملت، نمایندگان خاندان‌های بزرگ و روسای روحانی ایشان را با خود به ایران آورد.»^{۴۰}

در دوره پادشاهی فیروز (۴۵۹-۴۸۴م) سکوبای نصیبین (اسقف نصیبین) که مردی فعال و کارآمد موسوم به «بارسیما» بود، طرف مهر و محبت شاه قرار گرفت و او نیز عقیده نسطوریان را به منظور انفصال کامل مسیحیان ایران از روم ترویج و تقویت کرد و شاه با قوه قاهره از او پشتیبانی نمود، به همین سبب کلیسای آنها قدرت و شهرت بسیار یافت.^{۴۱} در زمان سلطنت ولاش (۴۸۴-۴۸۸م) به علت اینکه وی ظاهراً مردی نیک‌نهاد و خوش‌نیت بود، با مسیحیان نیز برخورد خوبی داشت. در عصر او بود که مذهب نسطوری، مذهب قطعی و منحصر عیسویان ایران شد.^{۴۲}

اندکی بعد قباد (۴۸۷-۵۳۱م) و پس از او فرزندش انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م) پیاپی بر تخت سلطنت نشستند.^{۴۳} در این زمان به محض شروع جنگ ایران و روم بالطبع مسیحیان مجدداً مورد اتهام و سوءظن واقع شدند، در نتیجه جمعی از اسقف‌های ایشان به قتل رسیدند. البته عده زیاد پیروان عیسی در اطراف مملکت و قدرت و منزلت اجتماعی آنان در این دوره، مانع شد که شاهنشاه مانند اسلاف خود به قتل‌عام آنها مبادرت کند.^{۴۴} وقتی هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰م) بعد از پدر خود به تخت نشست، مغ‌ها از او خواستند که مسیحیان را آزار دهد و او با استهزاء پیشنهاد آنها را رد کرده و گفت: رنجاندن مسیحیان و ایجاد زمینه‌های دشمنی پایه‌های حکومت را متزلزل می‌کند. همچنین به مغ‌ها گفت که دست از آزار آنها بردارید و کارهای نیکو کنید تا آنها کارهای خوب شما را دیده و به شما بگردند.^{۴۵}

خسرو پرویز (۵۹۱-۶۲۸م)، به علت آنکه روابط خوبی با موریس، امپراتور بیزانس داشت، به نصرانیان آزادی عقیده داد، حتی دو تن از زنان او نیز نصرانی بودند. با این حال، او هم در سال ۶۱۴م در نتیجه جنگ با روم، نصرانیان یعقوبی را اسیر گرفته، به ولایات شرقی ایران و خراسان و سیستان فرستاد. همچنین پس از حمله هراکلیوس به ایران، خسرو بر نصرانیان سخت‌گیری کرد و کشتارها و شکنجه‌ها مجدداً آغاز شد.^{۴۶}

بر اساس آنچه گذشت، مسیحیت می‌توان گفت که در عهد ساسانی در ایران روبه‌رو حضور چشمگیر و فعالی داشته، و توانست موجودیت و جایگاه خویش را حفظ نماید. اگر چه مسیحیان ایران در برخی دوره‌ها با آزار دولت ایران می‌شدند؛ اما ظاهراً فشار عمدتاً متوجه علمای مسیحی بوده است. البته در موارد اندکی نیز گزارش شده که عموم مسیحیان در معرض زجر و قتل عام قرار گرفته یا مجبور به ارتداد شدند.^{۴۷}

مسیحیت در ایران دوره اسلامی

۱. دوره حاکمیت خلافت اسلامی^{۴۸}

پس از ورود اسلام به ایران (۶۵۱م) پیروان حضرت مسیح صلی الله علیه و آله همچنان به حیات خویش ادامه دادند. اگر چه با ورود اسلام به ایران وضعیت پیروان بسیاری از آیین‌های مختلف این سرزمین، مانند زرتشتیان، دچار تغییرات و تحولات عمده‌ای شد، اما این مسئله برای مسیحیان ساکن ایران چندان تأثیری نداشت، چون آنها در جنگ با اعراب دخالت نکرده و حتی هجوم اعراب به زرتشتیان را تنبیهی از طرف خداوند قلمداد می‌کردند، از این‌رو، اعراب هم پس از پیروزی با آنها رفتاری مسالمت‌آمیز داشتند.^{۴۹}

با توجه به روحیه مداراجویانه اسلام، بخصوص با اهل کتاب، از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل کتاب (مسیحیان، یهودیان، صابئان و مجوس / زرتشتیان) مصالحه و از آنها جزیه گرفته می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با فرماندار ایله در غزوه تبوک و با اهالی اذرح و همچنین با اکیدر، حاکم دومه الجندل در شام، پس از دریافت مبلغی از ایشان صلح کردند.^{۵۰} در مورد مسیحیان نجران در جنوب عربستان نیز در جریان مباحله، سرانجام ماجرا به پرداخت جزیه انجامید.^{۵۱} اما پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره خلافت اسلامی، روابط با اهل کتاب، از جمله مسیحیان، همراه با فراز و فرود بود؛ چنان‌که عمر بن خطاب سخت‌گیری‌هایی چند بر ایشان روا داشت.^{۵۲}

مسیحیان در دوره بنی‌امیه سختی‌چندانی نمی‌دیدند و تا زمانی که جزیه و خراج خود را می‌پرداخته و اختلالی در نظم عمومی ایجاد نمی‌کردند، آزاد بودند تا به امور جامعه خود بپردازند و به آیین‌های دینی خود مشغول باشند.^{۵۳}

با روی کار آمدن عباسیان، به ویژه در دوران مأمون، (۱۹۸-۲۱۸ق) مسیحیان ایران بیشترین میزان نفوذ را در دستگاه خلافت داشتند. مقرر جاثلیق در ۱۵۸ق/۷۷۵م از سلوکیه

(تیسفون) به بغداد منتقل شده و ارتباط نزدیک‌تری با مقر خلافت برقرار کرد. در همین زمان، جرجیس بن بختیشوع که از دانشگاه جندی‌شاپور فراخوانده شده بود، به عنوان پزشک مخصوص خلیفه منصور (۱۳۶-۱۵۸ق) برگزیده شد و این سمت تا شش نسل در خاندان وی باقی ماند. همچنین نفوذ تیموتاوس، روحانی مسیحی در زمان خلافت هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) و پدرش مهدی (۱۵۸-۱۶۹ق) در این زمان قابل توجه است. وی با استفاده از این موقعیت، کلیسای سریانی را بین سال‌های ۱۶۲-۲۰۶ق/۷۸۰-۸۲۳م هدایت کرد و به اوج ترقی خویش رساند.^{۵۴}

علاوه بر این با تأسیس بیت‌الحکمه بغداد توسط مأمون در ۲۱۸ق/۸۳۳م و ریاست حنین بن اسحاق مسیحی بر آن، مسیحیان آثار فلسفی، پزشکی و علمی یونانی را ترجمه کرده و علوم و فرهنگ یونانی را به عالم اسلامی انتقال دادند.^{۵۵} در این دوره، تبادل و تقابل با ادیان دیگر، به ویژه مسیحیت شدیدتر شد. مأمون شخصاً به بحث و سؤال‌های عقیدتی و دینی علاقمند بود و در بحث‌ها و جلساتی که با حضور نمایندگان ادیان دیگر برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد.^{۵۶}

رویکرد متوکل عباسی (۲۳۳-۲۴۷ق) درباره غیرمسلمانان سخت‌گیرانه بود. او طی دستورالعملی اموری چند بر مسیحیان و سایر اهل ذمه واجب کرد که در بلاد اسلامی اجرا می‌شد، مانند پوشیدن عباهای عسلی رنگ، نشستن بر زین‌های چوبی و بلند نبودن سنگ قبرشان از سطح زمین.^{۵۷} البته این‌گونه محدودیت‌ها غالباً موقتی و به شهرهای بزرگ منحصر بود و تکرار صدور آن فرمان‌ها طی چند سده، خود بر عدم اجرای همیشگی آنها دلالت می‌کند.^{۵۸} علاوه بر این، این فرمان‌ها به هیچ وجه مانع حضور مسیحیان در میدان مختلف کار و تلاش فرهنگی و اجتماعی نبوده است. نمونه‌های حضور پررنگ مسیحیان را می‌توان در دیرهای مسیحی، به ویژه در مرکز خلافت عباسیان، یعنی بغداد مشاهده کرد.^{۵۹} در دوران معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹ق) نیز از زمین در امور اداری استفاده می‌شد. در سال ۲۸۱ق که معتضد به سمت استان جبال ایران و ناحیه دینور رفت، مخارج سپاه و املاک ری را به حسین بن عمرو نصرانی سپرد. همچنین وی دبیر مکتفی نیز بود.^{۶۰} حکمرانان آل‌بویه نیز در داخل ایران سیاست مسالمت‌آمیزی با مسیحیان و اقلیت‌های دینی دیگر داشتند. عمادالدوله (۳۳۲-۳۳۸ق) مسیحیان را در دستگاه اداری خود به کار

گماشته، همچنان که عضدالدوله (م ۳۷۲ق) در اوج قدرت خود نصرین هارون مسیحی را به سمت وزارت برگزیده بود. همچنین عضدالدوله به وی اجازه داد تا دیرها و کلیساها را تعمیر کرده، با استفاده از اموال دولتی به امور نیازمندان مسیحی رسیدگی کند.^{۶۱}

هجوم مسلمانان به ایران باعث مهاجرت برخی از مسیحیان به مشرق ایران شد و در نتیجه، به گسترش مسیحیت در این خطه انجامید. الیاس، اسقف اعظم مرو به ترکستان رفت و پادشاه آنجا را با لشکریانش غسل تعمید داد و مسیحی کرد. با فرستادن مبلغانی از طرف تیموتاوس، کاتالیکوس^{۶۲} مسیحی مقیم بغداد، بسیاری از افراد مسیحی شدند.^{۶۳}

در اینجا باید اشاره گذرایی به نگرش سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰ق) درباره مسیحیان داشته باشیم. اگرچه در این دوران دشواری‌هایی برای مسیحیان به سبب تعصب سلاجقه در سنی‌گری، به وجود آمد، اما از سوی دیگر، بر اثر درگیری‌هایی که اینان با امپراتوری بیزانس داشتند و نیز به سبب وجود ایرانیان فرهیخته‌ای، همچون خواجه نظام‌الملک در امور کشورداری، مسیحیان چندان در تنگنا و سختی نبودند.^{۶۴}

۲. دوره حکومت‌های ایران

مسیحیت و ایلخانان مغول^{۶۵}

با تأسیس حکومت ایلخانی در ایران، تحولات مهمی در سیاست جهان مسیحی ایجاد شد که تا آن زمان بی‌سابقه بود. تا آن زمان مسیحیان شرق، چون گرجی‌ها و ارمنه و ساکنان روم شرقی، از چهار جهت در محاصره جهان اسلام بودند و هیچ‌گونه مجال توسعه و جولانی نداشتند، ولی اینک همه چیز دگرگون شده بود، چراکه حکومت مسلمانان و توسعه طلب خوارزمشاهی، جای خود را به دستگاه نیمه‌بودایی - نیمه‌مسیحی^{۶۶} ایلخانی داده بود و دستگاه خلافت برچیده شده، شامات و مصر، آخرین پایگاه جهان اسلام، با تهدید مستقیم مغولان روبه‌رو شده بود.

هم‌زمان با حملات هلاکونخان (۶۵۱-۶۶۳ق) و پیروزی‌های درخشان او، اجتماعات مسیحی در میان مسلمانان در سراسر خاور نزدیک تشکیل شده بود. این مسیحیان وظایف نسبتاً مهمی را در زندگی اجتماعی به عهده داشتند. به این ترتیب، رابطه آنان با فرمانروای مغولان از نظر سیاسی نمی‌توانست بی‌اهمیت باشد. ایلخانان ناگزیر بودند به این اجتماعات به عنوان یک عامل سیاسی توجه کنند. این وضع برخلاف موقعیت مسیحیان در مغولستان و آسیای مرکزی کاملاً تازگی داشت.^{۶۷}

مسیحیان از همان ابتدای حمله هلاکو به ایران نمایندگان و رسولان خود را به دربار هلاکو رسانیده و با اظهار دوستی و حتی انقیاد، امپراتوران مغول را به ادامه لشکرکشی به بقیه دنیای اسلام تشویق می‌کردند. علاوه بر این، مسیحیان در لشکرکشی‌های هلاکو به ایران و عراق نیروی او را تأمین کردند،^{۶۸} زیرا آنان بر این عقیده بودند که مغولان از جانب خداوند فرستاده شده تا انتقام مسیحیان را از مسلمانان بگیرند. به علت همین کمک‌های مسیحیان به هلاکو خان بود که در حمله هلاکو به عراق، اقلیت مسیحی این دیار از غارت و آسیب، مصون ماندند.^{۶۹}

همچنین در لشکرکشی هلاکو به خاور نزدیک حکومت‌ها در برابر مغولان به مقابله برخاستند. البته مغولان در این زمان نیز به مسیحیان روی خوش نشان دادند و به آنان آزادی‌هایی داده و به این ترتیب، پیوند مسیحیان را با خود محکم‌تر کردند.^{۷۰}

البته علت اعطای امتیاز و آزادی به مسیحیان، پیروی شدید دو خاتون، یکی سرفوقتینی بیگی^{۷۱} مادر هلاکو و دیگری دوقوزخاتون^{۷۲} همسر وی از دین مسیح (فرقه نسطوری) بود. در این راستا خان مغول نه تنها به مسیحیان اجازه داده بود که در هر شهر کلیسا ساخته و ناقوس‌ها را به صدا درآورند، بلکه به همراه همسرانش در مراسم کلیسایی شرکت می‌کرد و از روحانیون می‌خواست تا برایش دعا بخوانند. با نظر دوقوزخاتون، کشیشان و به طور کلی مسیحیان بر سر کارهای حساس دیوانی و سپاهی گماشته شدند. علاوه بر این، از اطراف و اکناف جهان نیز روحانیون، پزشکان، بازرگانان و ماجراجویان مسیحی و همچنین هیئت‌های مذهبی به ایران روی آورده و هریک فراخور حال خود، مقامی یافته و جا را برای ایرانیان تنگ می‌کردند.^{۷۳} در این زمان، مسیحیان بسیاری در خراسان بزرگ در شهرهایی، چون سمرقند، مرو، بلخ، بخارا، کاشمر و توس می‌زیستند. در توس یک کلیسای اسقف‌نشین تأسیس شده بود. در کردستان نیز از این اقلیت سخن به میان آمده است.^{۷۴}

رابطه *اباقا* (۶۶۳-۶۸۰ق) با مسیحیان مانند پدرش صمیمانه بود. *اباقا* بعضی وقت‌ها در جشن‌های مذهبی شرکت می‌کرد، از جمله یک‌بار پیش از مرگش به سال ۱۲۸۲م در جشن عید پاک در همدان حاضر شد. او مقارن فوت پدر، دختر میخائیل هشتم امپراتور قسطنطنیه را به ازدواج خود درآورد و بر اثر نفوذ او و مادر خود که عیسوی بود، مسیحیان را به خویش نزدیک ساخت.^{۷۵} از یک نظر *اباقا* و *ارغون* (۶۸۳-۶۹۰ق) حتی از هلاکو نیز پا

فراتر نهاده و فرمان ضرب سکه‌هایی را دادند که روی آن عبارت: «به نام پدر، پسر و روح‌القدس» و علامت صلیب نقش بسته بود.^{۷۶}

این رابطه در دوران گیخاتو (۶۹۰-۶۹۴ق) نیز ادامه یافت، بی‌آنکه این ایلخان چون برادرش در برابر مسلمانان رفتار خصومت‌آمیز پیش گیرد. گیخاتو چون در سال ۱۲۹۲م بیمار شد، روحانیون مسیحی، مسلمان، یهودی و بودایی را به بالین خود خواند. او به مناسبت‌های مختلف از جمله مراسم مرگ مریم (۱۵ اوت ۱۲۹۱) و مراسم عشای ربّانی به کلیسایی که به فرمان دقوزخاتون ساخته شده بود، می‌رفت و در تابستان سال بعد با جبلهای سوم در مراغه ملاقات کرد که در این ملاقات علاوه بر اعطای هدایای نفیس، اجازه ساخت کلیسا را هم به او داد.

این روند همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه در زمان سلطنت غازان‌خان (۶۹۳-۷۰۳ق) به علت اسلام آوردن غازان‌خان، مسائل مسیحیت دگرگون شد و تلاش‌های ضد مسیحی همه‌جانبه‌ای آغاز شد تا جایی که در سال ۷۰۳ق برای ضربه زدن به مسیحیان، به مراغه که پس از بغداد مهم‌ترین پایگاه این اقلیت در ایران شمرده شده و بطریق‌نشین گشته بود، توجه کرده و ماریه بالاها یسوم به طریق معروف و سالخورده این شهر را با وجود سن زیاد و نژاد مغولی‌اش، در منزل مسکونی وی دستگیر و زندانی کرده و او را از پا آویخته و شکنجه کردند تا از دین خود روگردان شود، اما چون نپذیرفت، مبلغ بیست هزار دینار از او جزیه مطالبه کردند. سرانجام، این روحانی عالی‌رتبه مسیحی گریخت و پنهان شد و از آن پس مسیحیان شهر مجبور شدند مبلغ ۳۶ هزار دینار جریمه به خزانه بپردازند. در چنین شرایطی کلیساها و دیرها ویران شده و بسیاری از آنها به مسجد تبدیل شد و مسیحیان می‌بایست به منظور مشخص شدن از دیگران، زَنار می‌بستند.^{۷۷}

رفته رفته آزار به حدی رسید که غازان‌خان ناگزیر شد آن را متوقف کند. در این میان، جبلهای سوم موفق شده بود با غازان‌خان گفت‌وگو کند (رمضان ۶۹۵). تکفوره‌حاتم دوم پادشاه ارمنستان صغری نیز که اعلام فرمانبرداری از غازان کرده بود، به شفاعت هم‌کیشان خود برخاست، در نتیجه، فرمانی صادر شد که بر اساس آن برای کسانی که به کلیساهای مسیحی آسیب می‌رساندند، مجازات تعیین شد.

الجایتو (۷۰۳-۷۱۶ق)، دستور داد که در سال ۷۰۷ق مردم ارمنستان و گرجستان را به قبول اسلام مجبور کنند، از این رو، مسیحیان بار دیگر تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند و بنا به روایت مورخان نسطوری خود، در این شکنجه‌ای که به آنان وارد می‌آمد، بی‌تقصیر نبودند. الجایتو دیگر به گفته‌های جبلهای سوم ترتیب اثر نمی‌داد. مسیحیان در دوران زمامداری الجایتو یعنی ایلخانی که در کودکی غسل تعمیدش داده بودند، از هرگونه آزادی مذهبی قطع امید کردند. اگر چه روایت می‌شود که ایلخان مبلغ پنج هزار دینار و چند دهکده را در نزدیکی بغداد به جبلهای سوم بخشید، اما اگر هم در صحت این روایت تردید نشود، این بخشش را باید نشانه لطف ایلخان به یک هموطن مغولی دانست.^{۷۸}

جبلهای سوم کمی پس از جلوس ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶ق) بر تخت سلطنت در ۷ رمضان ۷۱۷ درگذشت. به این ترتیب، مسیحیت آخرین حامی خود را از دست داد و در طول قرن‌ها دیگر هیچ نوع اهمیت سیاسی نیافت. در این موقع صد سال از نخستین حمله مغول به آسیای مرکزی و خاور نزدیک می‌گذشت.^{۷۹}

مسیحیت در دوره صفویان

به طور کلی سیاست مذهبی دولت صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ق) در طول استمرار آن، مبارزه با کسانی بود که با آرا و عقاید آنان توافقی نداشتند. مبارزه مذهبی صفوی، تنها بیگانگان و ایرانیان اهل تسنن را دربر نمی‌گرفت، بلکه به ایرانیان غیرمسلمان، را شامل می‌شد. نوع و میزان این مبارزه در هر دوره و بنا بر سیاست ویژه زمامدار وقت، تغییر می‌کرد.

به طور کلی اقلیت‌های مذهبی عهد صفوی - جدای از تعداد قلیلی از هندوان - عبارت بودند از: ۱. زردشتیان، ۲. یهودیان، ۳. مسیحیان. هر سه گروه در کلیه ادوار صفوی، به استثنای دوره‌ای از عهد شاه عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۶ق)، که در پی سیاست مذهبی ویژه‌ای بود، مورد آزار قرار گرفتند. در عهد شاه عباس یکم و نیز دوره شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) و شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) می‌توان گفت که زمامداران صفوی روش مسالمت‌آمیزی را درباره اقلیت‌ها، اتخاذ کرده بودند، اما در زمان شاه حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق) این سیاست تغییر کرد.

سیاست مذهبی شاه تهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ق) با توجه به اینکه در ابتدا پایبندی زیادی به اجرای فرامین مذهب تشیع از خود نشان می‌داد شاید این پایبندی مذهبی

شاه‌تیماسب در این قضیه مشخص شود: از سال ۹۶۰ق به بعد انگلیسی‌ها در رقابت با پرتغالی‌ها سعی کردند جناح شمالی امپراتوری عثمانی را دور زده، با آن کشور و ایران روابط تجاری برقرار کنند. به همین منظور، کمپانی مسکوی را در روسیه تأسیس کردند. از طرف آن کمپانی آنتونی جنکینسون به ایران مسافرت کرد. وی در ۲۳ ربیع الاول ۹۷۰ق به حضور شاه‌تیماسب بار یافت و نامه ملکه انگلیس را به شاه تقدیم کرد. هدف نامه عبارت بود از برقراری دوستی و آزادی عبور بازرگانان. همه چیز به خوبی پیش می‌رفت تا اینکه شاه دریافت جنکینسون مسیحی است، از این رو، به او گفت: «ای بی‌ایمان ما هیچ احتیاجی به دوستی با بی‌ایمانان نداریم.» جنکینسون بدون مقدمه از حضور شاه اخراج شد و از دیدن اینکه هنگام ترک محل یک مستخدم با چهار چرخه‌ای پر از شن تمامی مسافتی را که در داخل قصر پیموده بود، شن می‌پاشد، عصبانی شد.^{۸۰}

می‌دانیم که اروپای ستیزه‌گر که پس از تصرف قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح در ۸۵۷ق/۱۴۵۳م سخت خشمناک و ضربه خورده بود، از پدید آمدن دشمنی نیرومند در همسایگی خاوری عثمانی بسیار خشنود شد و بر همین اساس، پیوند دوستی اروپا با صفویان گسترش یافت که از جمله آنها پرتغال، اسپانیا، روسیه، هلند، فرانسه و انگلیس بودند. اما در این بین، پیوند امپراتوری بریتانیا در روزگار شاه عباس یکم از سال ۱۰۰۷ق/۱۵۹۸م به وسیله برادران شرلی^{۸۱} به شیوه‌ای بنیادی درآمد.^{۸۲} از این دو برادر (آنتونی^{۸۳} و رابرت^{۸۴}) که برای پدید آمدن پیوند دوستی میان انگلیس و ایران و آماده کردن شاه‌عباس برای جنگ با عثمانی به ایران آمده بودند، پذیرایی بی‌سابقه‌ای صورت گرفت. شاه، آنتونی را بر صندلی خود نشاند و او را بوسید و گفت: برادر فی‌الحقیقه تو شایسته اینجا هستی. همچنین شاه عباس به او نیز می‌گفت که از وقت آمدن شما نزد من، من عیسوی هستم. این دوستی شاه‌عباس یکم با انگلیس به حدی بود که شاه‌عباس، جیمز^{۸۵} پادشاه انگلیس را «برادر بزرگ خود خواند» و در سال ۱۰۳۰-۱۰۳۲/۱۶۲۰-۱۶۲۲م توانست با کمک انگلستان، جزایر اشغال شده خلیج فارس را از چنگ پرتغال و اسپانیا درآورد.^{۸۶}

یکی از وقایع تاریخی دوره شاه‌عباس یکم کوچ آرامنه به اصفهان و اسکان آنها در کرانه جنوبی زاینده‌رود بود. به همین منظور عده‌ای از ثروتمندان و تجار آنجا با حمایت شاه عباس در ساحل همین رودخانه شهر جوقاینو (جلقای کنونی) را به سبب اینکه شهرشان

در ارمنستان موسوم به جوقا بود، بنا نهاده^{۸۷} و عده‌ای هم در فریدن اقامت کردند. اکنون بسیاری از دهات فریدن ارمنی‌نشین هستند.^{۸۸} شاه عباس دریافته بود که با محبت، بهتر می‌توان اراده خود را به کسی تحمیل کرد، از این‌رو، پس از رساندن ارمنیان به ایران با آنها خوش‌رفتاری کرد و امتیازاتی، از قبیل آزادی مذهب برای آنها قائل شد.^{۸۹} همچنین از زمان او از میان ارامنه یک نفر تحت عنوان کلانتر انتخاب، و امور انتظامات ارامنه را عهده‌دار شد و کلانتر مزبور مورد توجه شاه عباس نیز بود، به طوری که شاه بعضاً به عنوان مهمان بر کلانتر مذکور وارد می‌شد. این رسم تا پایان سلطنت سلاطین قاجار رایج بود.^{۹۰}

در عهد شاه سلطان حسین بنا بر تشویق برخی از مقامات و درباریان و به علت ضعف دولت صفوی در اواخر این سلسله، مسیحیان نیز مانند دیگر اقلیت‌ها، مورد آزار قرار گرفتند. مالیات‌ها تا حدودی سخت برای کلیساها وضع شد و ارامنه سخت تحت فشار قرار گرفتند. این فشار به حدی بود که یکی از ارامنه قفقاز به نام اسرائیل‌اوری که فرستاده دولت مسکو به ایران بود، با همکاری ارمنیان و رومیان، مقدمات جنبشی را علیه دولت صفوی تدارک دید. بر اثر همین فشارها بود که عده‌ای از آنها، بخصوص تجار ارمنی، با مال‌التجاره خود از ایران خارج شده و این امر تا حدودی به زیان کشور تمام شد.^{۹۱}

نکته قابل توجه این است که در پی گسترش سیاست‌های دینی صفویان و استقرار ساختار دینی تشیع اثنی‌عشری، علاوه بر ساختار دینی پیشین (تسنن) سایر اقلیت‌های دینی دیگر هم تحت تأثیر قرار گرفتند. از این‌رو، در این دوره به منظور مشخص شدن حقوق و وظایف دینی آنها رساله‌هایی مربوط به احکام ذمیان نوشته شد. یکی از مهم‌ترین آنها رساله مجلسی اول است که در آن آمده است:

ذمیان موظف می‌شوند که فرزندان خود را به دین خود ترغیب نکنند و اگر مسلمانی در صدد برآید تا یک تن از آنان را مسلمان کند، او را منع نکنند و در عین حال، در میان مسلمانان، بخصوص عوام به تبلیغ دین خود نپردازند و آنچه که رسم آنان است در میان مسلمانان ظاهر نسازند. ناقوس زدن باید به گونه‌ای باشد که مسلمانان صدای آن را نشنوند...^{۹۲}

گزارش‌های متعددی دربارهٔ مسلمان شدن مسیحیان در اصفهان در دوره صفوی وجود دارد، از جمله آنها آقاپیری، کلانتر ارامنه جلغا پدر آنتونیو دو ژوزو^{۹۳} رئیس دیر آگوستینین‌های^{۹۴} اصفهان است. پدر آنتونیو پس از مدتی اقامت در اصفهان، مسلمان شد و نام اسلامی

«علی‌قلی» را انتخاب کرد. در اسلام آوردن او ساختار دینی اوایل عهد صفوی به روشنی آشکار است.^{۹۵}

مسیحیت در مدت حکومت هفت ساله افغانه در ایران (۱۱۳۵-۱۱۴۲ق / ۱۷۲-۱۷۲۹م) در برابر قوای حاکم، موقعیت سیاسی و اجتماعی خود را به گونه‌ای حفظ کرد، بطوری که در این دوران یک مبلغ یسوعی^{۹۶} لهستانی به نام کروسینسکی که مدتی پزشک دربار شاه سلطان حسین بود، کار طبابت را در دربار محمود (۱۱۳۷-۱۱۴۲ق) پس گرفت و مدتی پس از جلوس اشرف نیز در ایران ماند که این نشان‌دهنده وضعیت مطلوب آنها در زمینه تبلیغ دین مسیحیت است.^{۹۷}

افشاریه و مسیحیت

در دوران حکمرانی نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ق / ۱۷۳۶-۱۷۴۷م) نیز مسیحیان به سبب رفتار مودت‌آمیز شاه، در ایران حضور داشته و در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شرکت می‌کردند.^{۹۸} رفتار نادر با آبراهام کاتولیکوس^{۹۹} خلیفه ارامنه، در کلیسای اوچمیادزین (اوچ=سه کلیسا) نمودار کاملی از سیاست مذهبی اوست که بر مبنای احترام به عقاید کلیه مذاهب و مراعات پیروان آنها شکل گرفته بود. این واقعه در سال ۱۱۴۸ق / ۱۷۳۵م و هنگامی اتفاق افتاد که نادر پس از درهم شکستن قوای عبدالله پاشا کوپراوغلی نزدیک قلع قارص، در کنار کلیسای اوچمیادزین اردو زده بود. در این هنگام آبراهام همراه پنج نفر کشیش و هدایای مناسب به دیدار نادر رفت و نادر آنها را پذیرفت و فرمان خلیفه بودن آبراهام را به وی داد. نادر از آن کلیسا (اوچمیادزین) دیدن کرد و به هنگام وداع گفت: «از هیچ جهت وحشت نداشته باشید، زیرا که کلیسای شما به منزله خانه من و در تحت حمایت من است؛ احدی را قدرت ایذاء و مزاحمت شما نیست.»^{۱۰۰}

نادر حتی با انتقال عده بی‌شماری از ارامنه نخجوان به مشهد و آزاد گذاشتن آنان برای پیروی از مذهب خویش و دایر کردن مغازه‌های مشروب‌فروشی، موجب برآشفستگی مؤمنان شد. نادر با حضور نمایندگی‌های خارجی در اصفهان به هیچ روی ابراز مخالفت نمی‌کرد، همچنان‌که در دوران سلطنت وی عده بسیاری از «یسوعی‌ها» و «کرملی‌ها»^{۱۰۱} در اصفهان و بسیاری از مسیحیان در گیلان اقامت داشتند. حتی نادر پزشکان خود را از مسیحیان انتخاب می‌کرد. در زمان نادرشاه در جلفا ۲۲ کلیسای ارتدکس و چهار کلیسای کاتولیک وجود

داشت و ارامنه آنجا در آن زمان، حدود ده هزار تن بودند.^{۱۰۲} همچنین در این زمان عده زیادی از سربازان و افسران ارمنی در جنگ‌های نادر با سایر ممالک شرکت کرده، از خود دلیری‌ها نشان دادند.^{۱۰۳}

اما با وجود این، به نظر می‌رسد طی سال‌های بعد سیاست مذهبی نادر درباره ارامنه تا حدودی فرق می‌کند وی اگرچه در اواخر سال ۱۷۴۰ فرمان داد که انجیل را به زبان فارسی ترجمه کنند. برای این کار، چند تن از اسقف‌ها و کشیشان ارمنی و چند نفر از مبلغان کاتولیک و ملاهای ایرانی را دعوت کرد. بعد از اتمام ترجمه و هنگام پیشکش به او، نادرشاه مطالب مسخره‌آمیزی درباره جنبه‌های اسرارآمیز مذهب عیسوی بر زبان راند و ضمناً مذهب کلیمی را هم به باد ریشخند گرفت و همچنین از محمد ﷺ و علی ﷺ انتقاد کرد.^{۱۰۴}

نادر عقیده داشت که نویسندگان انجیل در شرح‌های خود بیش از علمای مسلمان و کشیشان اختلاف دارند و بنابراین، اشکال مرتفع نخواهد شد و اگر خدا به او عمر بدهد از مذهب اسلام و عیسوی، مذهبی به وجود خواهد آورد که از دیگر آیین‌های بشر به مراتب بهتر باشد. ظاهراً نادر در فکر تأسیس مذهبی بود، ولی این نقشه با در نظر گرفتن اوضاع زمان و علاقه او به لشکرکشی، مسخره‌آمیز بود و با شوق و ذوقی که پادشاهان مشرق به طور کلی به مذهب داشتند، به هیچ وجه سازگاری نداشت.^{۱۰۵}

باید دانست که اگرچه نادر و جانشینان او طی صدور فرمان‌هایی آزادی مسیحیان را یادآور شدند، اما به سبب بروز اغتشاشات مداوم و جنگ‌های محلی، مسیحیان ایرانی همانند سایر گروه‌های اجتماعی با مشکلات ناشی از جنگ‌های مکرر روبه‌رو شدند. از جمله اینکه فعالیت‌های اقتصادی آنان متوقف شد و در نتیجه، عده‌ای از مسیحیان از ایران مهاجرت کردند. اما پس از قدرت یافتن کریم‌خان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳ق/ ۱۷۵۰-۱۷۹۴م) و برقراری آرامش نسبی در ایران، مسیحیان مهاجر به ایران بازگشته، عده‌ای از آنان در شیراز استقرار یافتند.^{۱۰۶}

زندیه و مسیحیت

در دوران زندیه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ق/ ۱۷۵۰-۱۷۹۴م) نیز حکمرانان زند به تبعیت از امرای صفوی و افشاری فرمان‌هایی برای آزادی مسیحیان صادر کردند. در این میان طبق روال

مرسوم در قرن‌های ۱۱ و ۱۲ق/۱۷ و ۱۸م نماینده مسیحیان با عنوان «کلانتر» در دربار حضور داشت و به امور آنان رسیدگی می‌کرد.^{۱۰۷} بیشترین مراودات دولت زند با مسیحیان و اقلیت‌های دینی دیگر در دوران کریم‌خان‌زند (۱۱۷۹-۱۱۹۳ق) انجام پذیرفت. در عهد کریم‌خان با پیروان ادیان دیگر، به مدارا می‌شد، از این‌رو، مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان از آرامش خاص بهره‌مند بوده و زندگی را در عصر وی مغتنم می‌شمردند. همچنین به آنها آزادی مذهب و تجارت داده شد.^{۱۰۸}

براساس همین سیاست‌ها بود که حتی آنهایی که در عصر افشار، ایران را ترک کرده بودند، با توجه به سیاست مذهبی کریم‌خان و عدم تعصب وی به ایران بازگشتند.^{۱۰۹} کارستننیپور که خود شاهد عینی بازگشت آنان بوده است، می‌نویسد: آن عده از خانواده‌های ارمنی که به سبب آشفتگی‌های داخلی قبلی، ایران را ترک کرده بودند، دوباره به کشور بازگشتند.^{۱۱۰}

دولت کریم‌خان‌زند از یک‌سو، به سبب نیاز سپاهیان به پارچه‌های ساخت کارخانه‌های فرانسه و از سوی دیگر، برای بهره‌گیری از کمک‌های نظامی فرانسه به منظور بیرون راندن امیرمهنا از جزیره خارک، از برقراری پیوند دوستی و بازرگانی با فرانسه خشنود بود.^{۱۱۱} بر این اساس، هنگامی که «عمدة المسیحیه پادری فرنیسه حکیم» در ماه شوال سال ۱۱۷۷/مارس ۱۷۶۴ نزد کریم‌خان بار یافت، به استناد آنکه گروه‌های گوناگون مسیحی و «پادریان فرنگیان» که در اصفهان و بسیاری از شهرهای آذربایجان و فارس می‌زیستند از آزادی داد و ستد، آموزش و پرورش به شیوه خود و به جا آوردن رسم و آیین خویشتن بهره‌مند بودند، درخواست کرد همان‌گونه آزادی‌ها در ممالک محروسه بدان‌ها داده شود. کریم‌خان همه خواسته‌های وی را پذیرفت و به همه عالیجاهان بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و عمال ولایات محروسه دستور داد که حسب الارقام سلاطین پیشین و در چارچوب شروط مذکوره به همه مسیحیان بیگانه آزادی دهند و مراعات ایشان را منظور دارند و در عهده شناسند. تقریباً عین همین فرمان دوستانه در سال ۱۱۹۵ق / ژوئن ۱۷۸۱ از سوی علی‌مردان خان زند (۱۱۹۳-۱۱۹۹ق) و به درخواست «عمدة المسیحیه پادری اوانوس حکیم» صادر شد.^{۱۱۲}

قاجاریه و مسیحیت

وضع مسیحیان در دوره قاجاریه (۱۲۰۹-۱۳۴۲ق/ ۱۷۹۴-۱۹۲۴م) کمابیش همانند ادوار گذشته بود. بر این اساس، نسطوریان در نواحی غربی و شمال غرب ساکن بوده و بیشتر به کشاورزی اشتغال داشتند. همچنین ارامنه در شهرهای مختلف، مانند رشت، تبریز، ارومیه، اصفهان و تهران اقامت کرده، گروهی از آنان به بازرگان پرداختند.^{۱۱۳}

در زمان عباس میرزا (۱۲۰۳-۱۲۴۹ق) به اقلیت‌های مذهبی توجه خاصی شد، حتی عباس میرزا می‌خواست با همکاری علما حقوقی را که شریعت برای آنها در نظر گرفته، تأمین کند. وی بر حمایت خود از مسیحیان آذربایجان و قفقاز نیز افزود، شاید برای این منظور که از جاذبه حکومت روس بکاهد. وی به هیئت‌های تبلیغی که در میان نسطوریان ارومیه تلاش می‌کردند مدرسه میسیونری در تبریز تأسیس کنند، توجه داشت. مهم‌تر از این، تلاش وی در سال ۱۲۴۲ق/ ۱۸۲۶م بود که به منظور جلب مستعمره‌نشینان کشاورز انگلیسی برای اقامت در ساوجبلاغ آذربایجان (مهاباد)، در مطبوعات انگلیسی اطلاعیه داد.^{۱۱۴}

در دوران صدارت/میرکبیر سیاست او با «ملل متنوعه» بر پایه مدارای مذهبی و حق آزادی پرستش و تساوی حقوق اجتماعی قرار داشت. به همین علت او را روشنفکری دینی شناخته‌اند. جنبه تازه و مترقی سیاست/میرکبیر، کوشش او در راه تأمین مساوات حقوق اقلیت‌ها و بالا بردن مقام اجتماعی آنان بود. در این رویه آزادمنشانه، غیر از عنصر روشن‌بینی، عامل مصلحت سیاسی نیز دخیل بود. در زمان او اقلیت نصرانی ایران را آشوریان کاتولیک سلماس، ارومیه، ارمنیان ارتدکس تبریز و اصفهان، کاتولیک‌های اصفهان و کردستان و چند شهر دیگر تشکیل می‌دادند. همچنین/میرکبیر در دوران صدارت خویش بر آن شد که عیسویان را از تبعیض‌های دیوانی و اجتماعی برهاند، بر این اساس، بی‌عدالتی مالیاتی را درباره آنان از بین برد.^{۱۱۵}

در زمان محمدشاه (۱۲۱۳-۱۲۲۷ق) که پای کشیشان فرانسوی و آمریکایی به آذربایجان باز شد، دوره فعالیت تازه هیئت‌های مذهبی آغاز گردید که برخی از آنان کارهای مفیدی، مثل تأسیس مدرسه برای اطفال مسیحی انجام دادند. گفتنی است که اروپایی‌ها در دوران قاجاریه در بعضی از شهرهای ایران مؤسسه‌های آموزشی و فرهنگی دایر کرده بودند. این

مؤسسه‌ها با کمک هیئت‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی ذیل نام «کارهای فرهنگی و انسان دوستانه» به اشکال مختلف ایجاد شده که از جمله آنها مؤسسه هیئت‌های مذهبی پروتستان، میسیون آمریکایی پرسیتترین^{۱۱۶} بود که در قالب دو شعبه غرب و شرق ایران در شهرهای مختلف فعالیت می‌کردند. از هیئت‌های مذهبی کاتولیک هم میسیون لازاریست‌ها^{۱۱۷} و میسیون کاتولیک‌های یونانی مشغول فعالیت بودند.^{۱۱۸}

پهلوی و مسیحیت

در دوره رضاشاه پهلوی در حالی که به شعائر اسلامی بی‌اعتنایی می‌شد و روحانیون از هر سو تحت فشار بودند، وضع اقلیت‌های مذهبی در این دوره به مراتب بهتر از اکثریت مسلمانان بود. و برخی در این باره گفته‌اند:

در مقابل علما که در ایران جدید، منزلت و اقتدارشان آشکارا کاهش یافته بود، اقلیت‌های مذهبی از اهمیت بیشتر و فرصت‌های بهتری برای پیشرفت اقتصادی بهره‌مند شده بودند که نتیجه حرکت‌های دولت رضاشاه در جهت برخورد برابر با کلیه شهروندان بود. البته این وضعیت از احساسات آزادی‌خواهانه یا مساوات‌طلبانه رضاشاه نشئت نمی‌گرفت، بلکه از تمایل او به قرار دادن کلیه ایرانیان در یک سطح در مقابل دولتی نیرومند سرچشمه می‌گرفت. به هر حال، نتیجه این سیاست بهبود وضع بیشتر مسیحیان ارمنی، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها بود که باب تعداد زیادی از مشاغل و حرفه‌های جدید به روی آنها گشوده شد.^{۱۱۹}

در چنین فضایی مجدداً آرامنه آزادی بیشتری به دست آوردند و از هر جهت، میدان برای آنها باز شد. به سبب وجود این سیاست‌ها بود که عده‌ای از آنها به تهران و عده‌ای به خوزستان مهاجرت کردند. همچنین در این زمان، کرسی زبان و ادبیات ارمنی در دانشگاه اصفهان تشکیل شد و نماینده‌ای در مجلس داشتند.^{۱۲۰}

جمهوری اسلامی ایران و مسیحیت

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسیحیان به عنوان شهروند ایرانی در این مرز و بوم باقی مانده، حقوق و وظایفی از طرف نظام بر آنها تعریف شد. در اندیشه امام خمینی (ره) اقلیت‌ها در نظام جمهوری اسلامی همانند سایر افراد از حقوق برابر و احترام کامل بهره‌مندند: «آنها با سایر افراد در همه چیز مشترک و حقوقشان به حسب قوانین داده می‌شود و در حکومت اسلامی آنها در رفاه و آسایش هستند.»^{۱۲۱} امام خمینی رحمته‌الله علیه اقلیت‌های

مذهبی را در نظام سیاسی دینی در انجام کلیه فرایض عبادی، مذهبی و اجتماعی، آزاد می‌داند و معتقد است:

تمام اقلیت‌های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند و حکومت اسلامی خود را موظف می‌داند تا از حقوق و امنیت آنان دفاع کند و آنان هم مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم هستند.^{۱۲۲}

امام خمینی^ع درباره آزادی عقیده و اظهارنظر اقلیت‌ها نیز ضمن پذیرش آزادی برای اقلیت‌ها، اظهارنظر و ابراز عقیده را نیز برای آنها قائل شده است:

دولت اسلامی، یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیت‌های مذهبی معتقد به آزادی به طور کامل هست و هر کسی می‌تواند اظهار عقیده خودش را بکند و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی، تمامی منطق‌ها را با منطق جواب خواهد داد.^{۱۲۳}

قانون اساسی هم در این راستا می‌گوید:

ایرانیان زردشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند.^{۱۲۴}

از این رو، اصل شصت و چهارم هم به این تأثیرگذاری اقلیت‌ها در امر قانون‌گذاری اشعار دارد و می‌گوید: «زردشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده، و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده، و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می‌کنند»^{۱۲۵}

نتیجه‌گیری

دغدغه تبلیغ دین در تمام اعصار از خصلت‌های مهم مسیحیت بوده است. تساهل و تسامح دولت اشکانی، ورود نخستین تکاپوهای تبلیغی و اجتماعات این قوم را به سرزمین ایران میسر ساخت. ضمن اینکه در این مورد نباید شرایط اجتماعی، فرهنگی، دینی و سیاسی آن روزگار را بی‌تأثیر دانست.

همچنین می‌توان دریافت که آزادی عقاید و شکیبایی مذهبی مادامی که تهدیدات سیاسی و امنیتی را در پی نداشته، از بنیادهای کهن فرهنگ ایران بوده و دولتمردان در تمامی ادوار به آن توجه داشته و رعایای ایران از آزادی بهره‌مند بوده‌اند. البته در مواردی

که پیروان ادیان، اعم از عیسوی و غیره می‌خواستند، در پوشش دین، اغراض سیاسی و شخصی را اعمال نمایند، حاکمان ایران با انگیزه حفظ قدرت خود یا با انگیزه وطن‌دوستی و ملت‌دوستی، با صاحبان ادیان غیررسمی، به ویژه مسیحیان که به همکاری با رومیان متهم بودند، با شدت عمل برخورد می‌کردند.

نگرش به مسئله مسیحیت در قبل و بعد از اسلام با رویکردهای متفاوتی همراه بوده است. در دوره اسلامی به سبب سیاست مداراگونه که سنت و منش پیامبر اسلام ﷺ بود، حضور مسیحیان در جامعه، به ویژه در کارهای علمی و فرهنگی، نمود خاصی پیدا می‌کند. در این راستا نگاه مسلمانان به مسیحیت فراتر از اقلیت دینی بود و در واقع، هر جا که لازم بوده بی‌تعصب از آنها در جهت توسعه جامعه اسلامی استفاده نموده و در بعد دینی نیز با آنها گفت‌وگوهای علمی داشتند. خود مسیحیان نیز برای باقی ماندن در جامعه اسلامی ایران و حفظ موقعیت خویش از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند و با حاکمان وقت، باب دوستی را باز می‌کردند.

البته مسیحیت نیز در تاریخ حضور خود در ایران مانند هر پدیده دیگر در کش و قوس‌های تاریخی متأثر بوده است و بسته به سلیقه و عقیده و سیاست حاکمان وقت با رفتارهای متفاوتی روبه‌رو بوده است. به غیر از دوره تقریباً مسیحیت در دیگر اعصار به طور مسالمت‌آمیز در ایران به حیات خود ادامه داده و فراز این قوم در ایران دوره اسلامی در مقایسه با قبل از اسلام، بیشتر بوده است و آنان هیچ‌گاه در معرض قتل عام و اجبار به ترک آیین خود، آن‌گونه در برخی برهه‌های پیش از اسلام وجود داشت، قرار نگرفتند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ربیع بدیعی، *جغرافیای مفصل ایران*، ج ۲، ص ۱۹۴.
۲. متی: ۱/۲ - ۱۱.
۳. البته باید دانست این قبیل آیات از دیدگاه متکلمان اسلامی مجعول به نظر می‌رسد، چنان‌که علامه شعرانی می‌نویسد: «... یک چنین حکایت‌هایی قطعاً مجعول است برای آنکه به زبان عبری برای اهل بیت‌المقدس نوشتند بلکه برای غریبان به زبان یونانی نوشتند که نه مسیح را مشاهده کردند و نه زبان او را می‌دانستند و این چنین داستانها اگر هم دروغ بود نه نویسندگان مانع از نوشتن داشتند و نه شنوندگان تکذیب. ما یقین داریم هیچ منجم معتقد نیست با ولادت هر کسی ستاره‌ای پیدا شود و بالای سر او حرکت کند...» (نک: ابوالحسن شعرانی، رد شبهات اثبات نبوت خاتم‌الانبياء ﷺ و حقانیت دین اسلام «راه سعادت»، ص ۱۸۸-۱۸۷؛ محمدصادق فخرالاسلام نیز این آیه را با نظر حکمای اروپا و با دستاوردهای منجمان متناقض می‌داند. (نک: فخرالاسلام، محمدصادق، برهان‌المسلمین، ص ۱۱-۱۲).
4. Encyclopedia of iranica, «Christianity», v.5, p524.
5. Novo Rovanna
۶. مهرین، مهرداد، *کیش‌های ایران در عصر ساسانیان*، تهران، مؤسسه انتشارات آسیا، بی‌تا، ص ۴۶.
۷. قمر آریان، *چهره مسیح در ادبیات فارسی*، ص ۶۰.
8. Thaddaeus
۹. لینا ملکمیان، *کلیساهای آرامنه ایران*، ص ۱۱-۱۳.
- 10-Barthoghemeus(Bartholomew)
 ۱۱. ملکمیان، همان.
 ۱۲. اعمال رسولان، ۱/۲-۱۲.
 ۱۳. صفورا برومند، *پژوهشی بر انجمن تبلیغی کلیسا در دوره ی قاجاریه*، ص ۲۸.
 ۱۴. لوقا: ۱۵ و ۱۶.
- 15-Parthians
- 16-Medes
- 17-Persians
- 18-Brownrigg, Ronald, *The Twelve Apostles*, New York, Macmillan Publishing Co., Inc, 1974, p188.
19. Addai
20. Edessa
21. Arbela
22. Encyclopedia of iranica, «Christianity», v.5, p530.
۲۳. ویلیام مک الوی میلر، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، ص ۲۷۰-۲۶۷.
۲۴. علی اصغر حکمت، *تاریخ ادیان: ادیان بدوی و منقرضه و حبه در جهان و در ایران از بدو تاریخ تا کنون*، ص ۲۶۹.
۲۵. حسین پیرنیا، *ایران قدیم یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان*، ص ۱۰۰ و ۱۰۳.
۲۶. محمدعلی تاج پور، *تاریخ دو اقلیت یهود و مسیحیت در ایران*، ص ۲۶۲.
۲۷. یوسف فضایی، *سیر تحولی دینهای یهود و مسیح*، ص ۳۵۵.

۲۸. ملکمیان، همان.
۲۹. کلمان هوار، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، ص ۲۱۰-۲۰۸.
۳۰. آرتور امانوئل کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۸۹؛ رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ص ۳۵۰.
۳۱. آرتور امانوئل کریستین سن، همان، ص ۲۹۱-۲۹۰؛ یوسف فضایی، همان، ص ۳۶۱-۳۶۰.
۳۲. و.م. میلر، همان، ص ۲۸۱.
۳۳. کریستین سن، همان، ۱۳۸۷ش، ص ۲۹۱.
۳۴. عباس قدیانی، *تاریخ ادیان و مذاهب در ایران*، ص ۱۵۴-۱۵۳.
۳۵. کلمان هوار، همان، ص ۲۰۸-۲۱۰؛ یوسف فضایی، همان، ص ۳۶۱.
36. Hashu
۳۷. عباس قدیانی، همان، ص ۱۵۱؛ و.م. میلر، همان، ص ۲۸۹-۲۸۸.
۳۸. تاج پور، همان، ص ۲۵۹-۲۵۵.
۳۹. کلمان هوار، همان، ترجمه حسن انوشه، ص ۲۱۰-۲۰۸.
۴۰. رومن گیرشمن، همان، ص ۳۵۹.
۴۱. عباس قدیانی، همان، ص ۱۵۵.
۴۲. آرتور امانوئل کریستین سن، همان، ۱۳۸۷ش، ص ۳۱۷-۳۱۶.
۴۳. و.م. میلر، همان، ص ۳۰۹-۳۰۳.
۴۴. کلمان هوار، ص ۲۱۰-۲۰۸.
۴۵. تاج پور، همان.
۴۶. و.م. میلر، همان، ص ۳۱۱. ۳۱۰.
۴۷. آرتور امانوئل کریستین سن، همان، ص ۳۱۸-۳۱۷.
۴۸. دورهٔ خلافت اسلامی به این دلیل مورد بررسی واقع می‌شود که در دوره‌ای از تاریخ، کل ایران یا بخش‌هایی از آن تحت حکومت خلافت اسلامی اداره می‌شد. در واقع رفتار خلفا در گوشه‌ای از خلافت به معنای فراگیری این است که این رفتارها همه جا حاکم بوده است. هم‌چنین با توجه به تنوع حکومت‌های موجود در این دوره، به حکومت‌هایی پرداخته شده که در تقابل با مسیحیت، موضعی داشته‌اند و از آنها در تواریخ چیز قابل ذکری آمده است.
۴۹. میلر، همان، ص ۳۱۹.
۵۰. عبدالملک بن هشام بن هشام، *السیرة النبویه*، ج ۱، ص ۶۳۸.
۵۱. همان، ج ۲، ص ۴۲.
۵۲. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۱، ص ۶۴۶؛ یوسف فضایی، همان، ص ۳۶۵.
۵۳. احمد بن اسحاق یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۵۴. ذبیح الله صفا، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، ج ۱، ص ۵۶-۵۲؛ ابونا، البیر، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۵۹.
۵۵. عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۵۱۷-۵۱۵؛ البیر ابونا، همان، ج ۲، ص ۱۵۲-۱۴۹؛ ذبیح الله صفا، همان، ص ۵۰-۴۸، ۶۵-۶۳.
56. Goddard, Hugh, *A History of Christian-Muslim Relations*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2002, p52.
۵۷. احمدبن اسحاق یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۸۷.
۵۸. محمدبن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۹، ص ۱۷۴-۱۷۲ و ۱۹۶.
۵۹. شهریانو دلبری، «مروری بر وضعیت مسیحیان ایران از قرن اول تا چهارم هجری»، *تاریخ در آینه پژوهش*، سال دوم، ش ۵، بهار ۱۳۸۴ش.
۶۰. طبری، محمدبن جریر، همان، ج ۸، ص ۱۶۸.
۶۱. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۷۰۵، ۷۰۲؛ عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ مردم ایران*، ص ۴۸۰.
۶۲. عنوان اسقف نسطوری که در حال حاضر به آن پاتریارک یا بطریک گفته می‌شود.
۶۳. میلر، همان، ص ۵۷.
۶۴. لاجوردی، فاطمه، «ایران»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۰، ص ۶۰۱-۵۹۸.
۶۵. در این دوره هر چند حکومت ایلخانان مغول به عنوان حکومت ملی و ایرانی محسوب نمی‌شود اما از این جهت که در دوره‌ای از تاریخ سیطره بخشهای وسیعی از ایران را در دست داشتند، برخورد آنها با مسیحیت و اجتماعات آن آورده شده است.
۶۶. عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ مغول*، ص ۲۶۲، ۲۲۱، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۷.
۶۷. عبداس قدیانی، همان، ص ۱۴۴.
۶۸. عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ مغول*، ص ۱۷۱.
۶۹. شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، ۱۳۷۱ش، ص ۴۷۰ - ۴۶۸.
۷۰. برتولد اشپولر، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود آفتاب، ص ۲۱۲-۲۱۱.
71. Serqoqtini
72. Doquz
۷۳. عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ ایران پس از اسلام*، ص ۴۲۳-۴۲۲.
۷۴. شیرین بیانی، (اسلامی ندوشن)، همان، ص ۳۸۲-۳۷۷.
۷۵. عباس اقبال آشتیانی، همان، ص ۴۲۶.
۷۶. برتولد اشپولر، همان، ص ۲۲۰.
۷۷. شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، همان، ص ۴۷۰، ۴۶۸؛ عباس اقبال آشتیانی، همان، ص ۴۳۷.
۷۸. برتولد اشپولر، همان، ص ۲۲۸-۲۲۷.
۷۹. همان، ص ۲۲۸.
۸۰. راجر مروین سیوری، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، ص ۴۶.

81. Sherley

82. Encyclopedia of iranica, "Christianity", v.5, p540.

83 Anthony

84. Robert

85. James

۸۶. عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۱۴۴-۱۴۱.
۸۷. محمد نوری‌زاده، تاریخ و فرهنگ ارمنستان، ص ۷۶؛ اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۲، ص ۱۰۸۷-۱۰۸۵؛ تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب انوری (نظم الدوله)، ص ۴۰۱-۴۰۰؛ یوسف فضایی، همان، ص ۳۶۹.
۸۸. محمدعلی تاج پور، همان، ص ۳۱۵-۳۱۳.
۸۹. لینا ملک‌میان، همان، ص ۳۶.
۹۰. راجر سیوری، همان، ص ۱۷۰؛ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۸، ص ۷۵؛ نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۲۰۹؛ ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۴۰۸-۴۰۷.
۹۱. مریم میراحمدی، دین و مذهب در عصر صفوی، ص ۱۰۲.
۹۲. منصور صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عهد صفوی، ص ۵۶۳.

93. P. Antonio de Jesus

۹۴. آگوستینین‌ها مروج اندیشه‌های الهیاتی قدیس آگوستینوس (۴۳۰-۳۵۴م) اسقف شهر هیپو در شمال آفریقا بودند. آگوستین خدا را وجود واحد ازلی که حق محض و خیر مطلق است، می‌داند. او همچنین خدا را دارای صفت رحمت می‌داند که هر که را برگزیند مشمول عفو و غفران خود می‌فرماید. (جان بایر ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۶۶۴-۶۶۵).
۹۵. عبدالهادی حائری، همان، ص ۴۹۳-۴۸۷.
۹۶. مؤسس این فرقه ایگناتیوس لویولایی (۱۵۵۶-۱۴۹۱م) از نجبای اسپانیا بود. او نخست نظامی بوده بعدها با داخل شدن در دیر دومینکن‌ها به تصفیه باطنی پرداخت. همان اعمال او بعداً مناسک روحانی طایفه یسوعی گردید. بعضی از زعمای مبلغان آن عصر مانند فرانسیس گزایوه مبلغ بزرگ در هند و بسیاری دیگر در صف همکاران او قرار گرفتند. اینها با کسب اجازه از پاپ پاولوس سوم سازمانی به نام «انجمن عیسی»، پایه‌ریزی کردند و در زمینه اعزام مبلغان دینی و نشر مبادی کاتولیک در ممالک آسیایی نقش عمده داشتند. (جان بایر ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۶۹۰-۶۸۹).
۹۷. لارنس لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، ص ۵۷۷-۵۷۱.

۹۸. محمدعلی تاج‌پور، همان، ص ۳۲۵، ۳۲۴؛ محمدحسین قدوسی، نادر نامه، ص ۴۹۹.

99- Abraham Cathalicos

۱۰۰. رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۱۸.
۱۰۱. کرم‌لی‌ها گروهی از روحانیون عارف در دین مسیحی هستند. مبانی دستگاه دینی این عارفان، همچون سایر کاتولیک‌هاست. علاوه بر این آنها معتقدند باید در حقیقت ربوبیت مسیح ذوب و فنا شد و باب ذوب و فنا در

ربوبیت، فقط پیروی از طریقت معنوی مریم عذرا است. از دید اینها مریم شفاعت‌گر بشریت، آلام بخش مصائب و نجات در سختی‌هاست.

۱۰۲. محمدحسین قدوسی، همان، ص ۵۰۱-۴۹۹.
۱۰۳. محمدعلی تاج پور، همان، ص ۳۲۵-۳۲۴.
۱۰۴. سفرنامه ژان اوتر «عصر نادرشاه»، ترجمه دکتر علی اقبالی، ص ۲۳۱-۲۳۰؛ محمدحسین قدوسی، همان، ص ۵۰۱-۴۹۹.
۱۰۵. جونس هنوی، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولت شاهی، ص ۲۶۶-۲۶۲.
۱۰۶. کارستن نیبور، *سفرنامه کارستن نیبور*، ترجمه پرویز رجبی، ص ۴۱.
۱۰۷. جهانگیر قائم مقامی، *یکصد و پنجاه سند تاریخی*، ص ۱۰۶-۱۰۳.
۱۰۸. هادی هدایتی، *تاریخ زندگی*، ص ۱۲۰؛ ویلیام فرانکلین، *مشاهدات سفر از بنگال به ایران*، ترجمه محسن جاویدان، ص ۸۹.
۱۰۹. غلامرضا وهرام، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند*، ص ۱۱۵-۱۱۴.
۱۱۰. کارستن نیبور، همان، ص ۴۱.
۱۱۱. همان.
۱۱۲. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۰۶، ۱۰۵.
۱۱۳. گاسپار دروویل، *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، ص ۱۲۲-۱۱۵.
۱۱۴. غلام رضا وهرام، همان، ص ۱۶۷.
۱۱۵. فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، ص ۴۴۰-۴۳۵.
۱۱۶. پرسبیتریان (Presbyterian) مذهبی که خواستار هماهنگی و تساوی میان کشیشان پروتستان می‌باشد.
117. Lazarian Mission
۱۱۸. غلامرضا وهرام، همان، ص ۳۰۷-۳۰۵.
۱۱۹. *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، ترجمه عباس مخبر، ص ۴۲-۴۱.
۱۲۰. تاج پور، همان، ص ۳۰۱ و ۳۲۵-۳۲۴.
۱۲۱. *صحیفه امام*، (مجموعه سخنان امام خمینی «ره»)، ج ۱، ص ۲۹۰.
۱۲۲. همان، ج ۴، ص ۴۱.
۱۲۳. همان، ص ۴۱۰.
۱۲۴. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، اصل ۱۳.
۱۲۵. همان، اصل ۶۴.

منابع

- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، بی‌جا، خوارزمی، ۱۳۶۱.
- آریان، قمر، *چهره مسیح در ادبیات فارسی*، تهران، معین، ۱۳۶۹.
- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، داراحیا التراث العربی، ۱۹۸۹م.
- ابن هشام، عبدالملک، *السیرة النبویة*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۶م.
- ابونا، البیر، *تاریخ الكنيسة السریانیة الشرقیة*، بیروت، ۱۹۹۳م.
- اسکندر بیک منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود آفتاب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ ایران پس از اسلام*، تهران، نامک، ۱۳۷۸.
- بدیعی، ربیع، *جغرافیای مفصل ایران*، تهران، اقبال، ۱۳۷۳.
- بیانی (اسلامی ندوشن)، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- برومند، صفورا، *پژوهشی بر انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه*، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
- تاج‌پور، محمدعلی، *تاریخ دو اقلیت یهود و مسیحیت در ایران*، تهران، موسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴.
- تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب انوری (نظم الدوله)، اصفهان، تأیید، ۱۳۳۶.
- حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- حکمت، علی اصغر، *تاریخ ادیان*، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱.
- دروویل، گاسپار، *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران، شبابویز، ۱۳۶۷.
- دلبری، شهربانو، «مروری بر وضعیت مسیحیان ایران از قرن اول تا چهارم هجری»، *تاریخ درآینه پژوهش*، سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۸۴.
- شراوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، نگاه، ۱۳۷۴.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، وزارت آموزش و پرورش، اداره کل نگارش، ۱۳۴۳.
- ، *تاریخ مردم ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- اوتر، اوتر، *سفرنامه ژان اوتر «عصر نادرشاه»*، ترجمه دکتر علی اقبالی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳.
- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.
- سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، سحر، ۱۳۶۶.
- شعبانی، رضا، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، تهران، قدس، ۱۳۷۵.
- شعرانی، ابوالحسن، *رد شبهات اثبات نبوت خاتم الانبیاء و حقانیت دین اسلام «راه سعادت»*، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۳.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- صفت گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عهد صفوی*، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱.
- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۹م.
- فخرالاسلام، محمدصادق، *برهان المسلمین*، بی‌جا، بی‌نا، نسخه خطی، ۱۳۱۲ق.

- فضایی، یوسف، *سیر تحولی دین‌های یهود و مسیح*، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۱.
- فرانکلین، ویلیام، *مشاهدات سفر از بنگال به ایران*، ترجمه محسن جاویدان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۲.
- قائم مقامی، جهانگیر، *یکصد و پنجاه سند تاریخی*، تهران، ستاد بزرگ ارتش تاران، ۱۳۴۸.
- قدیانی، عباس، *تاریخ ادیان و مذاهب در ایران*، تهران، انیس، ۱۳۷۴.
- قدوسی، محمدحسین، *نادر نامه*، مشهد، انجمن آثار ملی خراسان، ۱۳۳۹.
- نیبور، کارستن، *سفرنامه کارستن نیبور*، ترجمه پرویز رجبی، تهران، توکا، ۱۳۵۴.
- کریستین سن، *آرتور امانوئل، ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، نگارستان کتاب زرین، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۲.
- گیرشمن، رومن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- لاجوردی، فاطمه، «ایران»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ۱۳۸۰.
- لکه‌پارت، لارنس، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، تابان، ۱۳۴۳.
- مارکوپولو، *سفرنامه مارکوپولو*، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ملک‌میان، لینا، *کلیساهای ارامنه ایران*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰.
- میلر، ویلیام مک‌لوی، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، حیات ابدی، ۱۹۸۱م.
- میراحمدی، مریم، *دین و مذهب در عصر صفوی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- مهرین، مهرداد، *کیش‌های ایران در عصر ساسانیان*، تهران، آسیا، بی‌تا.
- ناس، جان بایر، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- نوری زاده، محمد، *تاریخ و فرهنگ ارمنستان*، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۶.
- ورهرام، غلامرضا، *نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار*، تهران، معین، ۱۳۸۵.
- ، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند*، تهران، معین، ۱۳۶۸.
- یعقوبی، احمدبن اسحاق، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- هدایتی، هادی، *تاریخ زندیه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
- هنوی، جونس، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- هوار، کلیمان، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.

Brownrigg, Ronald, *The Twelve Apostles*, New York, Macmillan Publishing Co., Inc, 1974.

Goddard, Hugh, *A History of Christian-Muslim Relations*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2002.

R. Russell, James, "Christianity", *Encyclopedia of Iranica*, ed by: Ehsan Yarshater, California,